

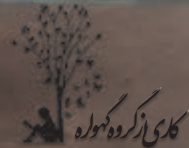
مریم و ستاره

نویسنده

شمیم آراد

تصویرگر

سلما شریفی



مجموعه‌ی داستان‌های امروز ۵



مریم به آسمان نگاه کرد و ستاره را دید که از دور برایش
چشمک می‌زند.



به نام خداوند بخشنده ی مهربان

چاپ اول : ۱۳۹۶

حق طبع و پخش مربوط به گروه گهواره می باشد.

مجموعه‌ی داستان‌های امروز

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره ۵

مریم و ستاره

نویسنده

شمیم آزاد

تصویرگر

سلما شریفی



گهواره

کابل ۱۳۹۶

بنگاه نشر گهواره
۱۳۹۶

مجموعه داستان های امروز

۵



گهواره

نام کتاب: مریم و ستاره
نویسنده: شمیم آراد
تصویرگر: سلما شریفی
ناشر: گهواره
مجموعه‌ی داستان‌های امروز
شماره‌ی مسلسل: ۵
ویراستاران: حضرت وهریز و ذبیح مهدی
طرح و صفحه‌آرایی: شادی سیدی
سال نشر: ۱۳۹۶
آدرس: کابل، افغانستان
www.gahwara.com

گروه گهواره

هیأت مدیره

ایمان رشیدی، حضرت وهریز، ذبیح مهدی، صبور صمیم، فرشته مهدی، مهدی نایاب،

منیراحمد، ندا فرحت، نوید صدیقی


سردبیر : حضرت وهریز

سخنی با بزرگسالان

گروه گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. این گروه، تا به حال کتاب‌های را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبکی تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده است. گروه گهواره سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاش گروه گهواره نیز بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادر میهن پایا و پویا نگهدارند.


آرزومند همکاری مادران و پدران هستیم و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

گروه گهواره



دختر کی به نام مریم با پدرش در خانه‌ای تنها زندگی می کرد. مریم مادر نداشت و وقتی به دنیا آمد او را از دست داده بود. او به جز چند قطعه عکس که پدر در البوم نگهداری می کرد، چیز دیگری از مادرش نداشت.

شب‌های تابستان که مریم کنار پنجره خوابیده بود، چند قطره آب به صورتش پاشید. مریم بیدار شد و فکر کرد که باران می بارد. بلند شد که پنجره را ببندد، اما متوجه شد که آسمان صاف است و ستاره‌ها می درخشند. تعجب کرد و با خودش گفت: پس این قطره‌های آب از کجا آمدند؟ به سقف اتاق دید و با خودش فکر کرد که شاید سقف سوراخ شده باشد. اما متوجه شد که اگر سقف سوراخ هم باشد، بارانی نمی آید.



در همین فکر بود که ناگهان دید اتاق روشن شده، طوری که چشم‌هایش را نمی‌تواند باز نگه دارد. گفت: این نور از کجاست؟ اینجا چه اتفاقی افتاده؟ نور فوری کمتر شد؛ اما هنوز هم همه جا مثل روز روشن بود. صدایی شنید که می‌گفت: عزیزم! من اینجا هستم. صدای یک خانم بود، اما هرچه دور و برش را نگاه کرد، کسی را ندید. پرسید: شما؟ شما کی هستید؟ کجا هستید؟


دوباره صدای خانم را شنید که در جواب
مریم گفت: از پنجره به بیرون نگاه کن.
مریم زود خودش را به پنجره رساند و
دید ستاره‌ی قشنگی پشت پنجره است.
دهانش باز مانده بود و گفت: مگر ستاره
ها هم حرف می‌زنند؟



ستاره‌ی زیبا لبخندی زد و گفت: بله. هر
چیزی ممکن است.
مریم از این که با یک ستاره حرف می‌زد،
خیلی خوشحال و هیجان‌زده شده بود.

مریم گفت: تو از آسمان آمدی،
درست است؟
ستاره‌ی قشنگ گفت: بله خانه‌ی من
آسمان است.
مریم با هیجان گفت: تو مادرم را
دیدی؟ پدرم می‌گوید جای مادرم
حالا در آسمان است.
و زود رفت از جعبه‌ی وسایلش
عکس مادرش را آورد و به ستاره
نشان داد. بعد گفت: ببین این مادرم
است، تو او را دیده‌ای؟
ستاره گفت: بله، من از طرف مادرت
آمده‌ام که بگویم او حالش خوب
است و تو را دوست دارد.





مریم خوشحال شد و رفت تا عکس خودش را که به تازگی با پدرش گرفته بود بیاورد و به ستاره بدهد تا برای مادرش ببرد. وقتی کنار پنجره آمد هیچ کسی آنجا نبود، ستاره رفته بود. مریم به آسمان نگاه کرد و ستاره را دید که از دور برایش چشمک می‌زند. او گفت: ممنونم ستاره‌ی قشنگ. تشکر که آمدی و احوال مادرم را برایم آوردی. باز هم می‌آیی؟ ستاره دوباره چشمک زد.



مریم خیلی خوشحال شد و دوباره روی تختش
برگشت و آرام به خواب رفت.